

واکاوی خلائهای پژوهشی و آموزشی دانش صرف و کارکرد آن در تحلیل متون قرآن و حدیث و استنباطات فقهی

بهرام جهان‌دیده^۱

مصاحبه، آماده‌سازی و تدوین: سید محمد علی هاشمی کرین^۲

شناخت

حجت الاسلام و المسلمین بهرام جهان‌دیده سال ۱۳۵۹ در تبریز به دنیا آمد. او پس از دریافت دیپلم ریاضی، در سال ۱۳۷۷ وارد حوزه علمیه حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهرستان بناب شد. سپس برای تکمیل دروس سطح عالی در سال ۱۳۸۵ وارد حوزه علمیه قم شد. وی در دوره خارج، دانش‌آموخته مرکز فقهی ائمه اطهار (علیهم‌السلام) است که به مدت هشت سال در درس خارج اساتید معظم آن مجموعه حاضر شد. حضرات آیات و حجج اسلام محمد جواد فاضل لنکرانی، علیدوست، مروی، شهیدی، اسلامیان، محمد مهدی شب زنده دار، نجفی بستانی، نیازی و کاهانی از جمله اساتیدی هستند که او موفق به درک محضر آنها شد. وی علاوه بر تحصیلات حوزوی، رشته دانشگاهی فلسفه و کلام اسلامی را دنبال کرد و پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود را با عنوان «حقیقت ادراک حسی از منظر شیخ اشراق و ملا صدرا» با نمره عالی دفاع کرد. همچنین مدرک سطح چهار حوزوی خود را با دفاع از پایان‌نامه «بررسی زیاده سهویه در صلاة» با نمره عالی دریافت کرد. وی از همان آغازین سال‌های تحصیل، تدریس علوم حوزوی را آغاز کرد و ۲۳ سال به تدریس مستمر در دانش صرف پرداخت. همچنین سالیان متمادی تدریس دانش نحو، فقه، اصول و فلسفه از جمله سوابق تدریس اوست. وی در عرصه پژوهشی، سابقه سه سال حضور در پژوهشکده باقر العلوم (علیه‌السلام) و اشتغال به تحقیق و تألیف مقالات با عناوین مختلف را در کارنامه خود دارد. او هم اکنون عضو گروه علمی صرف در مرکز تدوین متون حوزه‌های علمیه و نیز گروه علمی ادبیات عرب در مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه است.

۱. عضو گروه علمی صرف، مرکز تدوین متون حوزه‌های علمیه.

۲. عضو گروه علمی ابن سکیت اهوازی، مؤسسه سید مرتضی (علیه‌السلام).

چکیده

دانش صرف یکی از ارکان بنیادین در فهم دقیق متون دینی و استنباطات علمی است. با این حال، آموزش و پژوهش در این عرصه با کاستی‌ها و خلأهای جدی مواجه است. مصاحبه حاضر به آسیب‌شناسی نظام آموزشی و متون درسی دانش صرف پرداخته و نشان می‌دهد که منابع متداول، از انسجام و عمق کافی برخوردار نیستند. ضرورت پرداختن به این مساله از آن‌جا ناشی می‌شود که ریزه‌کاری‌های علم صرف و تبیین دقیق اوزان، تأثیر مستقیمی بر مباحث فقهی، اصولی و تفسیر قرآن و روایات دارد. به‌گونه‌ای که تفاوت در تحلیل صرفی یک کلمه می‌تواند به تغییر در حکم فقهی مستنبط یا فهم کاملاً متفاوت از آیات الهی منتهی شود. پرسش اصلی این گفت‌وگو آن است که مهم‌ترین خلأهای پژوهشی و آموزشی دانش صرف در حوزه‌های علمیه چیست و چگونه می‌توان با پیوند دادن این قواعد با کارکردهای عینی در متون قرآن و حدیث، جایگاه آن را در پژوهش‌های اسلامی احیا کرد؟ از ویژگی‌های برجسته این مصاحبه، رویکرد انتقادی برآمده از نگاهی فراتر از تئوری‌های محض با بیش از دو دهه تجربه مستمر تدریس و حضور در ساختارهای آموزشی است. این گفت‌وگو ضمن تبیین ضعف‌های ساختاری نظیر توقف آموزش صرف در پایه‌های ابتدایی، راهکارهای عملی روشنی ارائه می‌دهد.

واژگان کلیدی

صرف ساده، رابطه صرف و اصول فقه، صرف و تفسیر، نظام آموزشی حوزه، علوم میان‌رشته‌ای ادبیات عرب و قرآن و حدیث

درآمد

پرسش: لطفاً کمی از تجربه تدریس صرف بفرمایید.

پاسخ: بنده حدود ۲۳ سال است که صرف تدریس می‌کنم. در طول دوران طلبگی، تقریباً از پایه سه تدریس صرف را شروع کردم و تا امروز ادامه داشته است. سطح چهار حوزه را گرفتیم. مدرک دانشجویی کارشناسی ارشد فلسفه دارم و تدریس فلسفه، رسائل، مکاسب، اصول و فقه نیز داشته‌ام. این دروس، تداوم نداشته‌اند؛ مثلاً یک سال رسائل گفته‌ام، سال بعد مکاسب، سالی اصول مظفر و مانند آن. اما درسی که در این ۲۳ سال هیچ‌گاه تعطیل نشده، علم صرف بوده و عمداً هم تعطیل نشده است. به این معنا که تقید خاصی دارم که حتماً این ماده درسی در برنامه‌های آموزشی‌ام باشد. عرایض بنده صرفاً با نگاه به ماده درسی نیست، بلکه هم درباره کتاب، هم شیوه تدریس و هم جایگاه آن برای طلاب مطالبی را عرض می‌کنم.

خالاهای موجود در آموزش علم صرف

پرسش: به نظر شما چه منبعی برای آموزش دانش صرف مناسب است و چه خالاهایی در زمینه آموزش و پژوهش دانش صرف وجود دارد؟

پاسخ: به نظر من بهترین کتابی که برای علم صرف می‌توان به عنوان کتاب آموزشی توصیه کرد، کتاب «صرف ساده» است. کتاب‌های دیگری نیز نوشته شده است، از جمله «دانش صرف»، «صرف نوین» و «سرّ الاوزان» که توسط آیت الله سید حسن عاملی (امام جمعه اردبیل) نوشته شد و بنا بود به حوزه بیاید و جایگزین کتاب‌های درسی حوزه شود، ولی هنوز نیامده است. البته ما فایل و نسخه خطی «سرّ الاوزان» را داریم. البته هیچ کدام از این‌ها وزن و اعتبار «صرف ساده» را ندارند. هرچند ما اکنون در مرکز تدوین متون نیز هستیم و در آنجا کار می‌شود که کتاب بهتری بیرون بیاید؛ کتابی که بتوان گفت یک گام رو به جلو نسبت به «صرف ساده» باشد؛ چراکه «دانش صرف» و کتاب‌های مشابه، یک قدم عقب‌تر هستند، نه جلوتر.

اما آیا این کتاب می‌تواند تمام خالاهای علم صرف را پر کند؟ پاسخ منفی است. برخی مباحث از زمان ابتدای تألیف «صرف ساده» تاکنون، همچنان دارای خلأ هستند و هنوز هم خلأ محسوب می‌شوند. این موارد نیازمند پژوهش، تحقیق بیشتر، ارجاع و کار علمی هستند. از ابتدای کتاب «صرف ساده» تا آخرین صفحه آن، جای کار و پژوهش وجود دارد. گاهی به عنوان یک بحث مستقل نیاز به پژوهش دارد و گاهی به صورت تحقیقی جزئی و کاری کوچک.

برای نمونه، از آغاز کتاب «صرف ساده» و در همه کتاب‌های صرفی، بحث وزن شروع می‌شود. ما هیچ کتابی نداریم که بحث وزن را به درستی تبیین کند. کتاب «صرف ساده» سرشار از تعارض‌هاست. یعنی قانونی وضع می‌کند که پیوسته باید آن را تغییر داد؛ مثلاً وزن «إِدَارَك» چیست؟ آیا برای یافتن وزن، به اصل کلمه برمی‌گردیم یا خیر؟ آیا وزن آن «إِفْعَل» است؟ یا گاهی در فعل‌های امر، مثل «هَبْ»، اگر به اصل برگردیم، همزه حذف شده را چه کنیم؟ یا «قُلْ» بر وزن «فُلْ» است یا «أَفْعُلْ» یا «إِفْعِلْ»؟ پاسخ می‌دهند: «قُلْ» است. خوب، چه قدر باید به اصل برگردیم؟ قواعدی خواسته است درست کند، اما هنوز درست نشده و بسیاری از خالاهای باقی است. زمانی با طلباب، این تعارض‌ها را جمع‌آوری می‌کردیم و بسیاری از موارد را بچه‌ها جمع‌آوری کردند. سپس خودمان با کمک طلباب، قواعد جدیدی برای وزن تدوین کردیم. این مباحث در اوایل علم صرف است.

این روند ادامه دارد تا انتها که بحث الحاق مطرح می‌شود. ما تقریباً هیچ بحث منسجم و جذّابی در زمینه الحاق برای طلبان نداریم. فلسفه الحاق چیست؟ کجا هست و کجا نیست؟ در الحاق چه اتفاقی می‌افتد؟ چه کلماتی ملحق می‌شوند و چه فوایدی بر الحاق مترتب است؟ بله، کتاب «صرف ساده» توضیحاتی درباره الحاق داده است، اما بحثی نیست که بتوان گفت آن را به خوبی تبیین کرده است. توضیح مختصری است و همه این مباحث جای کار دارند. از ابتدا تا انتهای کتاب، همچنان خلأ وجود دارد و جا برای کار هست. تعریف «بناء» نیز در ظاهر ساده است. «صرف ساده» می‌گوید: بناء حالتی است برای کلمه بدون توجه به حرکات و سکنات. «دانش صرف» می‌گوید: حالتی است برای کلمه با توجه به حرکات و سکنات. حالا سؤال این است که کدام درست است؟ یکی می‌گوید: باید به حرکات و سکنات توجه کرد و دیگری می‌گوید: نباید توجه کرد. این بحث ساده‌ای است اما به کار نیاز دارد. آیا در «بناء»، حرکات و سکنات را لحاظ می‌کنیم یا خیر؟ اگر «صرف ساده» گفته است «بدون توجه»، چرا؟ و اگر کتاب دیگری گفته «با توجه»، دلیلش چیست؟ از این دست مباحث فراوان است. مثلاً در بحث حروف زائد، تشخیص حروف اصلی از زائد، جایگاه و وظیفه حروف زائد، این که این حروف چه می‌کنند، کدام کلمات حرف زائد دارند و این حروف چه تأثیری در کلمه دارند؟ اینها همگی قابل جمع‌آوری است و خود، مقاله‌ای مستقل می‌شود. ما بحثی پنج شش صفحه‌ای درباره حروف زائد و نظریه‌های مختلف در این زمینه داشته‌ایم. آمدن حرف مضارعه در «یَضْرِب» را برخی حرف زائد حساب کرده‌اند. برخی گفته‌اند: باعث مزید شدن کلمه می‌شود و برخی گفته‌اند: خیر. اگر مزید شدن رخ دهد، چه فایده‌ای بر آن مترتب است یا اصلاً فایده‌ای ندارد؟ اینها می‌تواند موضوع نشست‌های مختلف و بحث‌های گوناگونی باشد و بر نحوه نگاه ما به کلمه تأثیر می‌گذارد.

بحث فعل لازم و متعدّی نیز جای کار دارد؛ همین‌طور تفاوت معنایی فعل لازم با فعل مجهول. اگر به سراغ معانی برویم، اصلاً خود معنا داستان مفصّلی دارد. تفاوت‌های معنایی فعل لازم و مجهول چیست؟ اساساً بحث‌های معنایی در کتاب‌های صرفی ما لحاظ نشده است. معنای نون تأکید چیست؟ نون تأکید خفیفه و ثقیله چه چیزی را تأکید می‌کنند؟ آیا خصوصِ کَذْث تأکید می‌شود یا نسبت آن؟ اینها همه مباحث پژوهشی است. این مباحث هم جای بحث دارند و هم در ترجمه آیات و روایات کاربرد دارند. در بحث تقسیم فعل، ملاک تقسیم چیست؟ تقسیم بر اساس زمان، آن‌گونه که «صرف ساده» می‌گوید، یا تقسیم «دانش صرف»؟ ملاک تقسیم فعل چیست؟ اینها مباحث ابتدایی صرف هستند. از اوّل تا آخر کتاب صرف را که ورق بزنید، زمینه تحقیق فراهم است.

این نگاه کلی نشان می‌دهد که هر چه در مباحث جزئی‌تر شوید، جای تحقیق بیشتری وجود دارد. چند روز قبل در یک گروهی، یکی از طلاب بحثی کلامی مطرح کرده بود که چرا به مرحوم آیت الله مصباح رحمته، علامه جعفری رحمته و دیگران «علامه» می‌گویند؟ «علام» صیغه مبالغه است و «علامه» یعنی کسی که همه چیز را می‌داند و «تاء» آن نیز برای تأکید مبالغه آمده است. «علام» خود دارای معنای مبالغه بود و «تاء»، تأکید مبالغه را به آن افزود؛ یعنی هیچ چیزی در عالم وجود ندارد که این بشر نداند. این جایگاه و علم مطلق تنها از آن خدا و اهل بیت است، پس چگونه به یک انسان «علامه» می‌گویند؟ این مساله از آن‌جا ناشی می‌شود که معنای «صیغه مبالغه» هنوز جا نیفتاده است. تأکید مبالغه یعنی چه؟ آیا این حرف «تاء» تأکید مبالغه است؟ تأکید مبالغه به چه می‌گویند؟ یا مثلاً می‌گویند: این تاء برای تأکید تأیید است. تأکید تأیید یعنی چه؟ آیا همان تأکید مبالغه است؟ اینها موضوعاتی هستند که هر یک بحث مستقلی را می‌طلبد. در بحث اوزان مشترک یعنی وزن‌هایی که هم در صیغه مبالغه هستند و هم در صفت مشبیه، راه‌های تشخیص اوزان مشترک چیست؟

مباحث اسم، نقطه ضعف کتب صرفی

یک اشکال کلی را عرض می‌کنم. طلاب در بحث فعل، قوی و در بحث اسم، ضعیف هستند. این ضعف را کتاب‌ها بر طلاب تحمیل کرده‌اند؛ زیرا خود کتاب‌ها نیز در بحث اسم، دستشان خالی است. بحث مشتقات، اعم از اسم فاعل، صفت مشبیه، اسم مفعول و صیغه مبالغه، بسیار کم کار شده است. هر یک از این موضوعات، بحث مستقلی می‌طلبد. مثال «مُدَوَّرُ الْوَجْه» و «مُسْتَقِيمُ الْفِکَر» را در نظر بگیرید که صفت مشبیه می‌دانند. اگر اسم فاعلی معنای ثبوتی داشته باشد، آیا همچنان صفت مشبیه است یا اسم فاعل؟ کتاب، این را روشن نمی‌کند؛ فقط می‌گوید: گاهی صفت مشبیه معنای اسم فاعلی دارد و گاهی اسم فاعل، معنای صفت مشبیه دارد و جالب این‌که این معنای آن را می‌دهد و آن معنای این را، یا مثلاً می‌گوید: مصدر معنای اسم مفعولی می‌دهد. اما روشن نمی‌کند که وقتی کلمه‌ای این معنا را داد، آیا دیگر صفت مشبیه محسوب می‌شود یا خیر؟ یا مصدری مثل «لفظ» را در نظر بگیرید که به معنای ملفوظ است؛ آیا این، اسم مفعول است یا فقط معنای اسم مفعولی پیدا کرده است؟ یا آن چه معامله‌ای باید کرد؟ آیا اکنون اسم مفعول محسوب می‌شود یا همچنان مصدر است؟ به هیچ‌یک از اینها در کتاب‌های صرفی اشاره نشده و متون ما پُر از این موارد است.

از این رو، در بحث فعل، طلبه می‌تواند به راحتی تحلیل صرفی کند، چون قواعد آن منضبط است؛ اما در اسم، نمی‌تواند، چراکه این انضباط فکری حتی در خود کتاب هم وجود ندارد. خود کتاب، این نظم را ندارد، زیرا بسیاری از مباحث هنوز حلّاجی نشده است. بنابراین، در بخش اسم، اوزان مشترک یک بحث پژوهشی مهم است.

در بحث صفت مشبیه، آن را صفتی ثابت تعریف می‌کنند و مثال به «عطشان» می‌زنند، اما توضیح نمی‌دهند که «عطشان» ثبوت ندارد؛ چراکه با نوشیدن آب، عطش برطرف می‌شود و دیگر، عطشی نیست، پس چگونه می‌گویید ثبوت دارد؟ این‌جا نیاز است که اقسام ثبوت، تبیین شود؛ ثبوت استمراری و ثبوت تجدیدی. پس در بخش اسم، این بحث برای تمام مشتقات وجود دارد.

پرسش: در کتاب‌های آموزشی یا کتاب‌های مفصل‌تر هم چنین مباحثی نداریم؟

پاسخ: در کتاب‌های مفصل نیز نیاز به جمع‌آوری هست. بله، کتاب‌هایی مانند «معانی الابنیه» از آقای فاضل سامرایی بسیار فاخر است و نیاز است چنین کتاب‌هایی خوانده شود. ما کتاب‌های متعددی در این زمینه داریم. این مباحث باید جمع‌آوری شود و هر بخش آن می‌تواند ضمیمه کتاب‌های آموزشی ما گردد تا این خلأها پر شود.

اکنون این خلأها بسیار به چشم می‌آید. یکی از بحث‌هایی که در بخش اسم جای کار زیادی دارد، بحث «اسم مصدر» است. اگر به درس‌های خارج، مانند درس‌های آیت الله شبیری زنجانی مراجعه کنید، می‌بینید که بحث اسم مصدر، تأثیر فقهی دارد. ببینید چه قدر تأکید می‌کنند که اگر کلمه، اسم مصدر باشد، فلان حالت پیش می‌آید و اگر مصدر باشد، حکم دیگری دارد. حال، اسم مصدر چیست؟ در تعریف «دانش صرف» خواسته هم تعریف خود را درست کند و هم تعریف «صرف ساده» را و این دو را با واو عطف به هم عطف کرده است؛ در حالی که اینها دو نظر و دو بحث جدا هستند و نمی‌توان آنها را به هم عطف کرد. از این رو، در ابتدای «کتاب طهارت» که بحث طهارت و طهور مطرح می‌شود، گفته می‌شود که این کلمه، اسم مصدر است. مرحوم آقا جمال خوانساری در پاورقی آن‌جا، بحث اسم مصدر را با ذکر شش یا هفت نظریه آغاز می‌کند و نظریات متعددی را مطرح می‌کند که آثار متفاوتی دارند. اما در کتاب ما تنها یک سطر به این مطلب پرداخته شده که «به حاصل و نتیجه مصدر، اسم مصدر گفته می‌شود». این بحثی بسیار ناقص است. پس همه این‌ها نیازمند کار و بازنگری است.

پرسش: این مباحثی که می‌فرمایید، منابع پژوهشی هم دارند؟ یعنی مقالاتی در این زمینه‌ها نوشته شده یا پژوهشی انجام شده است؟

پاسخ: برای مثال، بنده تاکنون برای تفاوت معنایی فعل لازم با فعل مجهول، هیچ منبعی ندیده‌ام. همچنین بحث تأکید تأنیث و تأکید مبالغه و اینکه تأکید مبالغه یعنی چه را نیز جایی ندیده‌ام. یا درباره بحث اوزان مشترک و راه تشخیص هر یک به‌ویژه در اسم‌ها، جمع‌بندی منسجمی ندیده‌ام. این‌ها کارهای روی زمین مانده است و چون در مرکز تدوین متون نیز حضور داشته‌ایم، اگر کار خوبی انجام می‌شد قطعاً به دست ما می‌رسید.

پرسش: کشورهای عربی هم روی این مباحث کار نکرده‌اند؟

پاسخ: ما کسی را نداریم که بیاید و بررسی کند که در کشورهای عربی چه کارهایی شده و چه کارهایی انجام نشده است. مثلاً اگر کسی تطبیق قرآن و ... را انجام می‌دهد، شما هم می‌توانید این کار را انجام دهید. برخی مباحث را خودتان تطبیق دهید تا ببینید.

پرسش: یعنی نگاه شما ناظر به اساتید ایران است؟

نه، اساتید ایران نه؛ بلکه ناظر به کتاب‌هایی است که اکنون در دسترس ما هستند؛ شاید کتاب‌های زیادی کار شده باشد. برای نمونه، کتاب «صرف کاربردی» آقای فایزی‌نسب، چاپ جدیدش در انتهای کتاب ۵۳۲ منبع صرفی معرفی شده که مرکز تدوین متون آن را اضافه کرده است. یعنی طبق بررسی‌ها، ۵۳۲ کتاب در زمینه صرف وجود دارد؛ هم کتاب‌های ترجمه‌ای و هم کتاب‌های شیوه‌های ترجمه. این لیست می‌تواند به عنوان مأخذشناسی و منبع‌شناسی برای شما مطرح شود. از بین اینها، آن‌چه در دسترس بوده و ما دیده‌ایم که بنده بسیاری را نگاه کرده‌ام و آنچه عرض می‌کنم بر همین اساس است، چیز به درد خور و قابل توجهی تاکنون ندیده‌ام.

«ابدال»، موضوعی نیازمند توجه بیشتر

یک خلاً دیگر در کتاب صرف، بحث ابدال است. به بحث ابدال هیچ یک از کتاب‌های صرفی مستقلاً نپرداخته‌اند. برخی آن را جزو «علم الحروف» می‌دانند. در قواعد باب افتعال و تفعّل و تفاعل ابدال داریم. مثلاً در فعل مضاعف، حرف دوم به «یاء» بدل شده است؛ «تظنن» به «تظنی» تبدیل شده است که اینها همه ابدال هستند. ادغام، جمع‌بندی دارد، تخفیف هم جمع‌بندی دارد، اما قواعد باب ابدال برای ابدال‌های رخ داده در کلمات، جمع‌بندی کاملی ندارد.

پیوند قواعد صرفی با آیات و روایات، راهی برای ایجاد جذّابیت و درک ضرورت دانش صرف

نسبت به بحث معانی ابواب، کاری که می‌توان انجام داد بررسی معانی ابواب مزید در تفاسیر است. آنچه اکنون در «صرف ساده» و «دانش صرف» شاهدیم، بحثی ذبح‌شده از معانی ابواب است. بحث معانی ابواب در هر دو کتاب، بسیار ضعیف است. ما دو نشست تخصصی برای اساتید صرف کلّ قم در مدرسه جهانگیرخان برگزار کردیم. برخی معانی هستند که در کلّ کتاب‌ها چیزی از آنها یافت نمی‌شود، اما معانی بسیار پُرکاربردی هستند که اصلاً کتاب به آنها نپرداخته است. تطبیق‌هایی که بر این معانی داده می‌شود، نمونه‌هایی بی‌فایده است. ما مثال‌های فراوانی از آیات و روایات داریم که می‌توان آن‌ها را ذیل «معانی الابواب» جمع کرد.

برای مثال، «و عندی عمّتی زینب تمرّضنی»، آیا به معنای این است که او مرا مریض می‌کرد؟ این مثال، جالبی برای معنای سلب (سلب مرض) است. به جای چنین مثال جذّابی، به سراغ مثالی رفته‌اند که معنایش این است که پوست ذبیحه را جدا کرد. مثال‌های جذّاب روایی فراوان است اما روی آنها کار نشده است.

ابن جنید می‌گوید: زمانی دغدغه داشتیم که این همه ادبیات کار کرده‌ام، درست بوده یا نه، تا به آیه «أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ» رسیدیم. با خود گفتیم: «اغفلنا» یعنی خودت غافل کردی و خودت هم عذاب می‌کنی؟ بسیار زحمت کشیدم تا دریافتم که «اغفل» در اینجا به معنای تعدیه نیست، بلکه به معنای واجدیت است، یعنی «وَجَدْنَاهُ غَافِلًا» (او را غافل یافتیم)، نه آن که غافلش کردیم. پس از بررسی این آیه و رسیدن به این معنا، با خود گفتیم اگر تمام عمرم را صرف همین یک آیه می‌کردم و آن را حل می‌کردم، ارزشش را داشت که شبهه وارد بر این آیه را بتوانستم حل کنم. این جریان را در مبحث «معانی الابواب» بیاورید، سپس تطبیق آن را نیز اضافه کنید. به جای مثال‌های نامأنوس و بی‌فایده، چنین مثال‌هایی طلبه را به لذّت از خواندن صرف و غور در مباحث می‌رساند.

پس کاری که می‌توانیم انجام دهیم و در تمام ابواب صرف وجود دارد، تطبیق مباحث صرفی در آیات و روایات است که خلأی جدّی است. کارهای فاخری نیز انجام شده است، مانند کار آقای نیکبخت که اخیراً انجام شده و هنوز چاپ نشده و کار خوبی است، اما تنها قدم اول است و تنها به قرآن پرداخته و هنوز به پختگی نرسیده و در روایات، تقریباً چیزی ندارد.

خدا حفظ کند استاد سیّد حسن عاملی را. ایشان می‌فرمود: چندین بار (دقیقاً یادم نیست، دو یا سه چهار بار) کلّ «بحار الانوار» را خوانده‌ام تا مباحث صرفی آن را استخراج کنم. ایشان می‌گفت مباحث صرفی «بحار الانوار» را، تمام روایات و کلماتی که نکته صرفی داشتند، استخراج کرده‌ام. این کار بسیار فاخری است، اما در دسترس نیست. لازم است اشخاصی با این بزرگان مرتبط شوند و این کارها را از ایشان بگیرند.

جایگاه و ضرورت علم صرف در حوزه‌های علمیه

پرسش: به نظر شما دانش صرف در حوزه چه جایگاهی دارد؟

پاسخ: نسبت به ضرورت علم صرف و این که آیا جایگاه این علم برای طلّابی که آن را آغاز می‌کنند تبیین می‌شود یا خیر، به نظرم خلأ بزرگی داریم. این خلأ از آن جا ناشی می‌شود که صرف، نخستین کتابی است که در حوزه تدریس می‌شود و دم دست ترین کتاب برای سنجش توانایی تدریس است. به فردی که می‌خواهند اولین درس را به او بپارند، می‌گویند صرف بگو تا ببینیم چه طور است. او نیز از صرف شروع می‌کند و یک، دو یا سه سال تدریس می‌کند و سپس با رضایت می‌گوید: خوب بود و می‌رود. بنابراین، استادی که در علم صرف بماند و با طلبه کار کند، بسیار کم داریم. در حالی که پایه طلبگی همین جاست. چه کسی می‌تواند جایگاه و ضرورت صرف را تبیین کند تا طلبه از ابتدا قدم محکم و باعتقاد بردارد؟ پاسخ این است: کسی که تا انتها را دیده باشد. طلبه باید احساس کند که این استاد مثلاً ده سال درس خارج رفته و مباحثی مانند فرق «اعانه بر اثم» و «تعاون بر اثم» را می‌فهمد. برای طلبه می‌تواند تبیین کند که اگر کلمه را از باب «تفاعل» بگیریم یا باب دیگر، خروجی کار فرق می‌کند و تأثیر فقهی دارد و حکم عوض می‌شود. یا به عنوان مثال در قاعده «لا ضَرَرَ وَ لا ضِرَارَ فی الاسلام»، برخی می‌گویند ضرر همان ضرار است و برخی تفاوت قائل‌اند. این برداشتی صرفی و ادبی است که این قدر در حکم مستنبط از قاعده تأثیر دارد.

استاد متخصص و متعهد، حلقه مفقوده در نظام آموزشی ادبیات عرب

یکی از آفات ما اساتیدی در علم صرف است که زود از این فضا می‌روند و تنها برای شروع تدریس می‌آیند. آنها برای ماندن نمی‌آیند. بنابراین، آیا ضرورت صرف برای طلبه تبیین می‌شود؟ خیر، زیرا برای خود استاد نیز تبیین نشده است. استاد هم نمی‌خواست بماند. از این رو، یکی از آفات حوزه این است که به دروس مقدّماتی و اساتید آن، بهای لازم داده نمی‌شود.

کسی مانند استاد فتوحی سال‌ها بلاغت گفته است؛ این سرمایه‌ای برای حوزه است. باید بیش از استاد درس خارج به او بها داد، چراکه طلبه تراز اول درس خارج در پای درس این استاد تربیت می‌شود. اساتیدی چون استاد سید سلمان حسینی، استاد جوان، استاد مردانی، استاد فایزی‌نسب و استاد قربانی بنیه علمی طلبه را تقویت می‌کنند و دروسشان استخوان دار است. اگر بخواهید به این اساتید مدرک بدهید، فوق دکترای ادبیات باید داد. حاج آقای برادران و آقای دیانت در بلاغت بسیار زحمت کشیده‌اند. آقای برادران سال‌ها نحو را عمیق کار کرده و در المیزان و روایات تطبیق داده است.

یکی از خلأها این است که حوزه، چنین اساتیدی را تحویل نمی‌گیرد و تنها به استاد درس خارج و کفایه بها می‌دهد. نتیجه آن که استاد، رغبتی برای ماندن در دروس مقدمات ندارد، مگر با علاقه شخصی یا تعهد خاص؛ زیرا از طرف حوزه، ترغیبی نیست. بنابراین لازم است طلبه بداند بنای طلبگی‌اش این‌جا ریخته می‌شود و چه قدر مهم است که از ابتدا تحصیل و تدریس عمیق را بیاموزد و بفهمد که باید در حوزه ملّالعتی بار بیاید، روی کلمات حسّاس شود، روی نحوه درس خواندن حسّاس شود. همه اینها زاینده استاد قوی و قدر است. استاد باید بتواند اینها را القا کند، زیرا اینها در قالب کتاب نمی‌گنجد و ایجاد این فضاها تماماً وابسته به استاد است. پس همه اینها منوط به آن است که حوزه، به این سمت بیاید و شرایط را چنان فراهم کند که اساتید این عرصه، تشویق به ماندن شوند، زیرا اکنون نمی‌مانند.

در اجلاسیه‌ای که برای اساتید ادبیات داشتیم، به ندرت، استادی بالای ۱۰ سال سابقه داشت. من برگه‌های آن را دارم؛ تمام سابقه‌ها یک، دو، یا سه سال است. می‌گویند: سال اول است که صرف می‌گویم، سال اول است که هدایه می‌گویم. همه سال اول و دوم هستند. این کار درست از آب در نمی‌آید.

پس اگر حرکتی در حوزه باید صورت گیرد، باید از ناحیه اساتید آغاز شود. می‌توان بسته‌های پژوهشی آماده کرد و پژوهش‌ها را به اساتید سپرد. حوزه می‌تواند این پژوهش‌ها را به عنوان امتیاز برای استاد در نظر بگیرد و بر سطح پرداختی او تأثیر بگذارد. وقتی استاد، پژوهشگر شد

و فضای پژوهش برای او باز شد، ابتدا به اساتید، پژوهش‌ها، سابقه علمی و کارهایشان بها داده می‌شود و اگر شوق و ذوق داشته باشد، به راحتی می‌تواند آن را به طلبه نیز القا کند.

در کنار آن، کتاب نیز باید زمینه‌ساز تفکر باشد. اکنون کتاب «سرّ الاوزان» سید حسن عاملی پر از سوالات بی‌منبع است. اگر پژوهشی ارائه می‌دهید، حتماً باید منبع داشته باشد. دست کم یک منبع بیابید تا دیگری بتواند بر آن بیفزاید.

ریشه بی‌توجهی به علم صرف

پرسش: به نظر تان ریشه بی‌توجهی به صرف، هم در سنوات تحصیلی و هم در ارج نگذاشتن به اساتیدش، چیست؟ به‌ویژه اینکه صرف کم‌اهمیت شمرده می‌شود، چرا؟

پاسخ: شاید به این دلیل است که صرف، نخستین درسی است که در حوزه تدریس می‌شود و سپس تمام می‌شود. در پایه اول خوانده می‌شود و تمام. حال آن که احکام در پایه اول است، در پایه چهارم «لمعه» است، در پایه شش و هفت «مکاسب» است و تا پایه ده ادامه دارد و در درس خارج به «عروة الوثقی» می‌رسد. طلبه می‌فهمد که باید فقه را خوب بخواند و با آن کار دارد. بلاغت نیز در پایه سوم است و مباحث سنگینی مطرح می‌شود. یکی از اشکالات این است که صرف، فقط در پایه اول خوانده می‌شود. اگر در پایه هفت نیز ارجاعی به مباحث صرفی داشته باشیم، خواهیم دید بسیاری از بحث‌ها هنوز مطرح نشده و به نکات بسیاری پرداخته نشده است.

آیت الله جوادی آملی می‌فرمودند:

اگر توانستید رسائل و مکاسب را تدریس کنید، تازه طلبگی شما آغاز می‌شود.

اکنون وقت تحقیق و ورود به مباحث دینی است. پس از اصول و فقه، تازه وقت طرح برخی تحقیقات و مباحث دقیق است. اما این مقطع تحصیلی و ماده درسی را برای صرف در سطوح بالاتر نداریم. آیا واقعاً می‌توان چنین کاری کرد؟ قطعاً می‌شود.

رابطه صرف با دیگر دانش‌ها

پرسش: درباره رابطه صرف با سایر علوم ادبی یا غیر ادبی، آیا کتاب یا کار پژوهشی‌ای انجام شده که قابل استفاده باشد؟

پاسخ: آقای مصطفی جمالی کاری دارند که رابطه صرف با فقه و اصول را در حدّ توان جمع کرده و کار خوبی است، اما به درد پایه اوّل نمی‌خورد. بحثی مطرح شد که ادبیات در پایه‌های پنج، شش یا هفت نیز گنجانده شود که البته موافقان و مخالفانی داشت. اگر این فضا ایجاد شود، مانند «حلقات» شهید صدر می‌توان حلقه اوّل، دوم و سوم داشت. برخی مباحث ادبی، نیازمند چنین حلقاتی است. پایه اوّل حلقه‌ای از این مباحث، پایه‌های بعدی حلقه‌های دیگر و حلقه سوم برای محققان این علم باشد.

کسی که تفسیر می‌خواند، نیازمند نگاه عمیق به مباحث ادبی و جایگاه کلمات است. آقای سید حسن عاملی به مقاله‌ای در مصر اشاره می‌کردند با عنوان «الكلمة فی القرآن عاشقة الی محلّها»، یعنی کلمه در قرآن عاشق جایگاه خود است. هر کلمه در قرآن باید سر جای خود باشد؛ اندکی اگر جابه‌جا شود، معنا عوض می‌شود و نظام به هم می‌ریزد. این نگاه عمیق، برای ورود به مباحث تفسیری لازم است. باید مرحله‌بندی کنیم و توشه فرد را مهیا کنیم تا بتوانیم در پایه‌های بالاتر به آنها ارجاع دهیم. در علم اصول، این کار انجام شده و علم اصول لایه به لایه بحث شده است؛ نگاه ابتدایی، متوسط و انتهایی مطرح شده است. در علم کلام و تاریخ نیز چنین شده است. در نحو، کتاب‌های مقدماتی، متوسط و دقیق داریم. اما در صرف، کتابی مانند «شافیه» قابل ارجاع نیست. کتاب تحقیقی تام و جمع‌بندی‌شده‌ای وجود ندارد. حلقات صرفی، تطبیقات صرفی و تحقیقات صرفی نداریم. به‌خصوص در مباحثی چون صیغه مبالغه، صفت مشبّهه، اسم مصدر و بسیاری از مباحث دیگر. واجدیت، تعدیه، حقیقت تعدیه، معنای تظاهر و تشبّه، هر یک بحث مستقلی است که می‌توان درباره‌اش بحث کرد، تطبیق آورد و توضیحی فراتر از کتاب ارائه کرد.

ضرورت برگزاری نشست‌های علمی

نکته پایانی مرتبط با فضای پژوهش این است که نشست‌های تخصصی برگزار کنید، بسیار کمک می‌کند. در این نشست‌ها بسیاری از بحث‌ها مطرح می‌شود. مشکل این است که پژوهش‌ها در کنج پستو می‌ماند و کسی آن را نمی‌بیند. پژوهش انجام می‌شود، اما چه تأثیری دارد؟ بسیاری از پژوهش‌های حوزه را بنگرید. تعداد بازدید شاید ۵۰ نفر باشد و اگر پیگیری کنید، شاید فقط ۱۰ نفر کلّ مقاله را خوانده و فقط پنج نفر از آن استفاده کرده باشند. چرا؟ زیرا مخاطب واقعی که به آن نیاز دارد، اصلاً نمی‌داند چنین پژوهشی نوشته شده و از وجود آن بی‌خبر است. چه باید کرد؟ باید هر پژوهشی را به مدارس آورد. مثلاً کسی ۳۰ صفحه درباره

اسم مصدر تحقیق کرده، تطبیقات روایی و میدانی انجام داده، کتابخانه‌ها را دیده و بحث جذّابی را جمع‌بندی کرده است. این را به مدارس بیاورید. بحث اسم مصدر با پژوهشگر و ناقد در فلان روز در فلان مدرسه برگزار شود. ببینید چه قدر مخاطب دارد. اگر کمتر از ۱۰۰ یا ۱۵۰ نفر بیایند، مطمئن باشید دفعه بعد بیشتر خواهند آمد. طّلاب همین مدارس، مخاطب واقعی‌اند. پس پژوهش‌هایتان را عرضه کنید. آن‌گاه هم پژوهشگران به شوق می‌آیند و هم تعدادشان بیشتر می‌شود. طّلاب نیز مجموعه علمی شما را کامل‌تر می‌کنند و نقد و اضافات خود را می‌افزایند. رفته‌رفته مجموعه کامل‌تر و بهتر می‌شود.

پس نکته آخر این که هر کاری انجام دادید، از جمله فقه اللّغة، آن را به میدان بیاورید، حتّی مباحث مقدّماتی آن را. اکنون در زمینه لغت کارهایی انجام شده است؛ مانند بحث لغت‌نامه‌شناسی که مثلاً «النهاية» را چه کسی نوشته، چرا و چگونه نوشته است؟ این کتاب برای چه کاری مناسب است؟ مثلاً برای کار روی نهج البلاغه بهترین لغت‌نامه «النهاية» ابن اثیر است و برای قرآن «المفردات» راغب اصفهانی. اما هیچ کتابی نداریم که آموزش دهد ترتیب معانی در لغت‌نامه‌ها ضابطه‌ای دارد یا نه. چرا این معنا اوّل آمده، آن معنا دوم و دیگری سوم؟ اسامی و صفات و جمع‌هایی که می‌آورند بر چه ضابطه‌ای است؟ آیا تعدّد جمع‌ها به معنای تعدّد معانی است؟ چرا برخی کلمات جمع دارند؟ «بحار» و «ابحر» آیا فرقی دارند؟ ریزه‌کاری‌های لغت مهم است، وگرنه معرفی صرف لغت‌نامه فایده‌چندانی ندارد. فقه اللّغة، کار روی محتوای لغت‌نامه است. اگر چنین کاری صورت گیرد، بسیار خوب است و باید عرضه شود. بستر عرضه نیز فراهم است. برای نمونه، طلبه‌های تراز اوّل قم که در المپیادهای ادبیات بالایی نود درصد زده‌اند، استادان آینده هستند. این نشان می‌دهد که تحقیقات باید عرضه شوند.

در این زمینه‌ها خلأ زیادی داریم. در بحث لغت، دست طّلاب، کاملاً خالی است. حتی از طلبه درس خارج اگر بپرسید پنج لغت‌نامه نام ببرد، می‌گوید: «منجد» و «المنجد» و بعد از کمی فکر می‌گوید: «المعجم الوسيط» و «القاموس المحيط» و تمام. دستش خالی است. اما در مدرسه جهانگیرخان اگر از پایه اوّلی‌ها بپرسید، چهل لغت‌نامه نام می‌برند، با نویسنده و تفاوت‌هایشان. حداقل معرفی شناسنامه‌ای برایشان جا افتاده است که برای لغت حدیثی به کجا رجوع کنند و برای لغت قرآنی به کجا. اما آن کار عمیق‌تری که گفتم هنوز اتّفاق نیفتاده است. اگر آن کار انجام شود، بسیار عالی است.